

راهبرد کلان «ترامپ» در برابر نظام بین‌الملل بر پایه «مکتب جکسونیس»

قاسم ترابی^۱

محمدناصر طاهری زاده^۲

دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰۴/۱۸

تأیید مقاله: ۱۳۹۸/۰۸/۱۴

چکیده

هدف اصلی مقاله حاضر، بررسی و فهم راهبرد کلان «ترامپ» در قبال نظام بین‌الملل است. در این راستا، سؤال اصلی مقاله حاضر این است که چه نسبتی بین راهبرد سیاست خارجی ترامپ با راهبرد کلانی که تاکنون به اشکال مختلف توسط رؤسای جمهوری پیشین امریکا دنبال شده است، وجود دارد؟ لازم به اشاره است که راهبرد کلان امریکا از جنگ جهانی دوم به بعد، بر سه محور برتری قاطع نظامی و بسط سلطه، حمایت از تجارت آزاد و گسترش دموکراسی قرار داشته است که توسط رؤسای جمهور امریکا البته با تفاوت‌هایی در سطح تاکتیکی و اجرایی دنبال شده است. این در شرایطی است که دولت ترامپ از محورهای فوق تنها بر برتری قاطع نظامی امریکا تأکید دارد و همچون «اندرو جکسون» دو محور دیگر را در راستای منافع امریکا نمی‌داند و به اشکال مختلف آنها را کنار گذاشته است. بر این اساس فرضیه مقاله حاضر بدین گونه مطرح می‌شود که راهبرد سیاست خارجی ترامپ بر پایه «جکسونیس»، رهبری جهانی، گسترش تجارت آزاد و دموکراسی را فی‌نفسه در راستای منافع امریکا نمی‌داند و در پی کنار گذاشتن اصول بین‌الملل‌گرایی لیبرال و دیدگاه‌های «ویلسون» است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد «جکسونیس»، نزدیک‌ترین مکتب به راهبرد و سیاست خارجی دولت ترامپ است. مقاله حاضر قصد دارد سؤال و فرضیه فوق را به روش توصیفی - تحلیلی مورد بحث و بررسی قرار دهد.

کلید واژه‌ها

جکسونیس؛ ترامپ؛ راهبرد کلان؛ نظام بین‌الملل

۱. نویسنده مسئول: دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، ایران

ghasemtoraby@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، ایران nasertaheri72@gmail.com

مقدمه

انتخاب «دونالد ترامپ» به عنوان رئیس جمهور امریکا را باید دوران جدیدی در نظر گرفت که پایه آن عدم قطعیت در باب راهبرد این کشور است. این عدم قطعیت در حدی است که با وجود نزدیک شدن به پایان دوره اول ریاست جمهوری ترامپ، کاملاً مشخص نیست که آیا امریکا برای تداوم نقش رهبری خود در حمایت از نظم بین الملل کنونی و تقویت پایه های آن، حمایت و پشتیبانی از اصول و ضوابط این نظم و همچنین نهادهای بین المللی مرتبط با آن، تمایل و توانایی لازم را دارد یا خیر؟

به واقع، انتخابات سال ۲۰۱۶ در امریکا نشان دهنده کاهش جدی اجماع بین دو حزب بر سر محورهای اصلی تشکیل دهنده راهبرد کلان امریکا در دوران بعد از جنگ شامل موارد زیر بوده است: حفظ برتری نظامی که ریشه در برتری کمی و کیفی این بخش و راهبرد مشارکت گسترده دارد و حضور در صحنه های جهانی و تشکیل پیمان ها و ائتلاف های جهانی از مشخصه های چنین اولویتی است، تقویت «سیاست جهانی درهای باز»^۱ که جلوه آن ترویج «نظم اقتصادی چندجانبه و قانون محور»^۲ است و بالاخره سیاست هایی با هدف پیشبرد دموکراسی و حقوق بشر. جناح بندی های پیشین بر سر موضوع راهبرد کلان بیشتر مربوط به ابزارهای دستیابی به چنین اهدافی بود و نه برای به چالش کشاندن اهداف اصلی راهبرد کلان امریکا. تا قبل از ترامپ هیچ دولت دیگری به این دیدگاه تردید نداشت (Ikenbery, 2012; Brands, 2016).

هرکدام از دولت های امریکا تا دوره اوباما، چشم اندازی براساس نقش امریکا در جهان و برگرفته از آن سه اصل بنیادین داشتند، حتی اگر در عمل شیوه های متفاوتی برای اجرای آنها درپیش گرفته اند. هرکدام از دولت های امریکا در حوزه امنیت سعی در تقویت و گسترش برتری کمی و کیفی نسبت به دشمنان احتمالی داشتند و در کنار آن لزوم حفظ و گسترش دایره ائتلاف ها و همکاری های امنیتی در سطح جهان وجود داشت و این موضوع سبب شد امریکا حضور نظامی در سرتاسر دنیا داشته باشد (Thornberry, Krepinevich, 2016).

-
1. Global open door policy
 2. Multilateral rule-based economic order

در عرصه اقتصادی «سیاست جهانی درهای باز» هیچ‌گاه زیر سؤال نرفت، هرچند که رؤسای جمهور پیشین امریکا برای ترویج چنین سیاستی از روش‌های اساساً متفاوتی استفاده می‌کرده‌اند. به‌عنوان نمونه، دولت کلینتون در جهت تقویت و گسترش نهادهای بین‌المللی نظیر «صندوق بین‌المللی پول»^۱، «بانک جهانی»^۲ و «سازمان تجارت جهانی»^۳ گام‌هایی برداشت؛ ضمن اینکه، انواع جدیدی از تفاهم‌نامه‌های چندجانبه مثل «پیمان نفتا»^۴ را اشاعه داد. دولت بوش تمرکز خود را بیشتر روی قراردادهای همکاری تجاری دوجانبه با کشورهایی مثل کره جنوبی، استرالیا، سنگاپور و شیلی گذاشت. دولت اوباما بیشتر روی تفاهم‌نامه‌های چندجانبه تجارت آزاد منطقه‌ای^۵ همچون برنامه «مشارکت در سرمایه‌گذاری و تجارت میان‌قاره‌ای»^۶ و برنامه «مشارکت‌های ترانس پاسیفیک»^۷ تأکید ورزید (Drezner, 2014; Kirshner, 2014; Norloff, 2010).

در این راستا، نظم بین‌الملل تحت رهبری امریکا از حیث اصول و ارزش‌ها پیرو چارچوب لیبرالی بود که هدف آن گسترش مردم‌سالاری، حقوق بشر و حاکمیت قانون بوده است. به‌ویژه در دوران بعد از جنگ سرد، رفتارهای امریکا در عرصه بین‌الملل متأثر از دیدگاه‌هایی بوده است که براساس آنها فرد و حقوق انسانی او بالاتر از حقوق جمع و حکومت قرار داشت. در بحث امنیت، ترویج اصل «مداخله بشردوستانه»^۸ در دهه ۹۰ و «دکترین مسئولیت حمایت»^۹ در اوایل دهه نخست قرن بیست‌ویک گواهی بر این ماجرا است (Weiss, 2016).

در ابعاد کلان‌تر موضوع اصول و عقاید ویلسون و باور به اینکه نقش امریکا در عرصه جهانی باید پابرجا و مبتنی بر همان اصل ترویج دموکراسی، آزادی و حاکمیت قانون باشد، دست‌کم تا همین چند سال گذشته به قوت باقی مانده بود و یکی از ارکان اساسی راهبرد ملی امریکا بوده است (Ninkovitch, 2001; Cox and Inoguchi, 2000; Ikenberry, 2009).

-
1. The International Monetary Fund
 2. The world Bank
 3. The world Trade organization
 4. NAFTA
 5. multilateral free trade agreements
 6. Trans-Atlantic Trade and Investments Partnership (TTIP)
 7. Trans-Pacific partnership
 8. humanitarian intervention
 9. The doctrine of Responsibility to Protect

بعد از جنگ سرد، همسویی دو حزب در رابطه با این سه اصل بنیادین سیاست خارجی آمریکا و اجماع گسترده بین طرفداران دو حزب بر سر اصول بین‌المللی‌گرایی لیبرال سبب شد تا آن دسته افرادی به حاشیه رانده شوند که تفاسیر و تحلیل‌های مختلفی از منافع آمریکا ارائه می‌دادند؛ به‌ویژه آن‌کسانی که ملزم و مقید به این نبودند که حفظ نظم بین‌المللی کنونی برای آمریکا بسیار مفید و سودمند است.

اما ترامپ به‌یک‌باره تمامی محورهای فوق را به اشکال مختلف کنار گذاشت و به‌جز تأکید بر شعار نخست آمریکا به‌خصوص با حفظ برتری نظامی، مسیر راهبرد کلان آمریکا را تغییر داد. وی نه تأکیدی بر سیاست درهای باز دارد و نه گسترش دموکراسی را جزو منافع بنیادین آمریکا می‌داند. ترامپ همچنین خواهان مشارکت گسترده متحدان در حفظ نظم جهانی به‌خصوص در عرصه نظامی است و تمایلی ندارد آمریکا با هزینه خود نقش پلیس جهانی را بازی کند تا دیگران «سواری مجانی»^۱ کنند. در این راستا، سؤال اصلی مقاله حاضر این است که چه نسبتی بین راهبرد سیاست خارجی ترامپ با راهبرد کلانی که تاکنون به اشکال مختلف توسط رؤسای جمهوری پیشین آمریکا دنبال شده است، وجود دارد؟ بر این اساس، فرضیه مقاله حاضر بدین‌گونه مطرح می‌شود که راهبرد سیاست خارجی ترامپ بر پایه «جکسونیسم»، رهبری آمریکا و گسترش تجارت آزاد و دموکراسی را فی‌نفسه در راستای منافع آمریکا نمی‌داند و در پی کنارگذاشتن اصول بین‌المللی‌گرایی لیبرال و دیدگاه‌های «ویلسون» است. در ادامه، تلاش می‌شود طی چند بخش سؤال و فرضیه فوق مورد بررسی قرار گیرد. بر این اساس، بعد از پیشینه تحقیق، در ابتدا «جکسونیسم» به‌عنوان چارچوب نظری مطرح و بر اساس محورهای آن اصول و محورهای راهبرد کلان مطرح می‌شود. همچنین راهبرد کلان ترامپ در قبال غرب آسیا (خاورمیانه) نیز مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

پیشینه پژوهش

در باب راهبرد ترامپ و به‌خصوص تلاش برای فهم نظری آن آثار چندانی به زبان فارسی وجود ندارد. در این زمینه می‌توان به چند اثر اشاره کرد که عمدتاً سیاست ترامپ را مورد

1. Free Riding

بحث قرار داده‌اند و بیشتر بر تداوم تا تغییر تأکید دارند. از جمله می‌توان به مقاله «واکاوی سیاست خارجی دونالد ترامپ با تأکید بر هژمونی نظم جهانی لیبرال» اشاره کرد که بیشتر در سطح بررسی سیاست خارجی باقی مانده و کم‌تر موضوع راهبرد را مدنظر قرار داده است. در این مقاله فرض بر این است که سیاست ترامپ تفاوت چندانی با رؤسای جمهوری قبلی ندارد (فلاحی و حیدری، ۱۳۹۸: ۷۹ - ۵۹).

در مقاله دیگری با عنوان «سیاست خارجی ترامپ و واقعیت‌های نظام بین‌الملل» نویسنده بر این باور است که سیاست خارجی ترامپ، به لحاظ نظری، رگه‌هایی از واقع‌گرایی و عمل‌گرایی دارد و ترامپ به مرور زمان بر اثر مواجه شدن با واقعیت‌های سیاست در داخل و خارج از امریکا، در حال سوق دادن سیاست خارجی این کشور به سمت واقع‌گرایی و عمل‌گرایی است. در این مقاله بر این امر تأکید شده که فشار نهادهای مختلف در امریکا تحقق وعده‌های انتخاباتی ترامپ در حوزه سیاست خارجی را دشوار کرده است.

امریکا باینکه از لحاظ منابع قدرت نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در صدر کشورهای جهان است، نمی‌تواند به‌طور کامل نسبت به دیگر کنشگران سیاسی جهان مثل دولت‌ها، نهادها یا فرایند جهانی شدن بی‌توجه باشد و مجبور به تداوم راهبردهای گذشته با اندک تغییرات است. همان‌گونه که مشخص است در این مقاله نیز نویسنده تأکید بیشتری بر بازگشت ترامپ به راهبرد رؤسای جمهوری پیشین دارد و کم‌تر بر این امر تأکید شده است که راهبرد ترامپ را باید فصلی نو در راهبرد و سیاست کلان امریکا ارزیابی کرد (کریمی فرد، ۱۳۹۷: ۲۸۵).

در مقاله دیگری در این ارتباط با عنوان «واکاوی سیاست خارجی دونالد ترامپ در غرب آسیا (خاورمیانه) و چالش‌های پیش روی آن» مسئله اصلی نویسندگان این است که سیاست خارجی ترامپ در قبال غرب آسیا براساس چه مؤلفه‌هایی قرار دارد؟ در مسئله‌گشایی، این‌گونه بحث شده است که عوامل گوناگونی در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست خارجی امریکا دخیل هستند و دولت «دونالد ترامپ» به‌منظور پیشبرد اهداف امریکا و دولت خود و برخلاف شعارهای تبلیغاتی‌اش و مخالفت وی با سیاست‌های رؤسای جمهور پیشین و همچنین بر اثر عوامل تعیین‌کننده‌ای چون فشار لابی‌های صهیونیستی، دلارهای عربستان و عوامل دیگر، از مواضع اعلامی خود عقب‌نشینی نموده و لاجرم خود را مجبور به دنباله‌روی از سیاست‌های

اعصار گذشته به خصوص در مورد غرب آسیا و حتی تلاش جهت افزایش تنش‌ها در این منطقه می‌بیند. همان‌گونه که مشخص است در این مقاله نیز تأکید بر تداوم در راهبرد و سیاست خارجی امریکا در دوران ترامپ است (ازغندی و جهانگیری، ۱۳۹۷: ۲۵ - ۱). با این حال، در مقاله حاضر نویسندگان بر تغییر در راهبرد کلان امریکا تأکید دارند و برای آزمون این امر از «جکسونیسم» استفاده می‌کنند.

چارچوب نظری: «جکسونیسم» در سیاست خارجی امریکا

ورود ترامپ به کاخ سفید به‌عنوان چهل و پنجمین رئیس‌جمهور امریکا با توجه به سیاست‌های اعلامی با تأکید بر شعار نخست امریکا باعث شد تا کلیه فرضیه‌های مهم در رابطه با راهبرد امریکا بعد از جنگ جهانی دوم با چالش‌هایی مواجه شود؛ از ضرورت تقویت نظم بین‌الملل کنونی و لزوم تداوم شبکه کنونی پیمان‌های امنیتی گرفته تا نیاز به حفاظت از نظم اقتصادی آزاد و چندجانبه و لزوم ترویج آزادی و دموکراسی در خارج از مرزها. به‌واقع، می‌توان این‌گونه بیان نمود که رویکرد ترامپ در حوزه سیاست خارجی ترکیب خطرناکی از انزوای طلبی و مسائل پیچیده‌ای است که ترامپ فهم ساده‌ای از آنها دارد. ترامپ ریاست جمهوری خود را انقطاع کامل در برابر دولت‌های پیشین و در ابعادی کلی‌تر نسبت به اصول سیاست خارجی امریکا می‌داند. امریکا از نگاه او نه آن «شهر روی تپه» است که باید تحت مراقبت قرار بگیرد و نه مسئول برقراری صلح و آرامش در عرصه بین‌الملل است؛ بلکه دیو از پای افتاده‌ای است که باید «دوباره جان و قوت» بگیرد (Leffler, 2017; Zenko and Friedman, 2017).

در اولین گام برای تعریف راهبرد ترامپ باید به این موضوع توجه داشت که از حیث نظری دیدگاه‌های اصلی «ویلسون»^۱ ظاهراً جای خود را به گزیده‌ای از دیدگاه‌هایی داده است که بر اساس تعریف «والتر راسل مید»^۲ متعلق به «جکسون» هستند. این دیدگاه‌ها که متعلق به «آندرو جکسون، هفتمین رئیس‌جمهوری امریکا (۱۸۲۹ تا ۱۸۳۷)، است، در مجموع ایدئولوژی

1. Wilsonian tradition
2. Walter Russel Mead

مخالف اصول «ویلسون» و بین‌الملل‌گرایی لیبرال هستند (Mead, 1999). مبانی فکری «سیاست‌های ترامپ»^۱ به‌نظر رابطه مستقیمی با اصول و دیدگاه‌های «جکسون» دارد. به‌ویژه اینکه «استیو بنن»^۲ مغز متفکر کارزار ترامپ و استراتژیست ارشد سابق کاخ سفید^۳ همواره شخصیت این دو را با همدیگر مقایسه می‌کند، دیدگاه‌های جکسون را اشاعه و حتی به ترامپ توصیه می‌کند درباره او مطالعه کند (Tharoor, 2017; Jones and Khoo, 2017).

همان‌طور که «مید» اظهار داشته است اصول و عقاید «جکسون» به‌نظر در سیاست امریکا کم‌ترین تأثیر و برجستگی را داشته، ولی در عین حال منتقدان بسیاری هم در امریکا و هم میان کارشناسان خارج از امریکا داشته است (Mead, 1999, P.6).

به‌واقع، تغییر و تحولات روی داده در حزب جمهوری خواه ظرف بیست سال گذشته و بحران‌های مالی موجب شد تا بازهم تفکرات «پوپولیستی»^۴ جکسون تا آنجا گسترش یابد که در خلال کارزار انتخاباتی سال ۲۰۱۶ به یک ابزار ایدئولوژیکی بسیار مهم تبدیل شود. همچنین انتخاب ترامپ به‌عنوان رئیس‌جمهور امریکا را می‌توان شورشی علیه مبانی لیبرال در شکل‌گیری منطقه «نورث ایست»^۵ (یکی از نمادهای سرمایه‌داری و تجارت آزاد) دانست. با وجود آنکه ترامپ خود یکی از چهره‌های برجسته عرصه کسب‌وکار در منطقه «نورث ایست» محسوب می‌شود، اما توانست زمینه‌های آزردهی خاطر و نارضایتی روستاییان سفیدپوست محافظه‌کار و مسیحی به‌خاطر بروز بحران مالی را فراهم آورد.

جدای از مسائلی که بحث شد، واضح است که عقاید پوپولیستی ترامپ از جهات متعددی پایبند به دیدگاه‌های جکسون است؛ از جمله اینکه نظم جهانی لیبرال بیشتر به نفع عده خاصی از امریکایی‌ها به‌خصوص طبقات بالا و دارندگان قدرت و ثروت است، در حالی که بیشتر مردم امریکا به‌خصوص طبقات کارگری کم‌ترین نفع را از آن می‌برند. در نهایت و براساس همین دیدگاه برای آنکه «دوباره امریکای بزرگ ساخته شود» باید سیاست‌های برخاسته از بطن

-
1. Trumpism
 2. Steve Bannon
 3. Former white House chief strategist
 4. Populism
 5. The North East

اندیشمندان لیبرال و پیروان ویلسون را معکوس ساخت. از سیاست‌های فوق می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: اصول «جهان‌وطنی»^۱، «چندجانبه‌گرایی»^۲، «تجارت آزاد»، «جهانی‌سازی»^۳ و «بین‌الملل‌گرایی لیبرال»^۴.

نکته دوم در راستای همان دیدگاه جکسون این است که ترامپ دوست دارد مشکلات را بیش از حد ساده کند و چنین تمایلی یکی دیگر از خصایص سیاست‌های جکسون است (Mead, 2001: 236). چنین تفاوتی، تصویری از دنیای خشن ارائه داده که در آن همکاری بسیار دشوار است، ارتباط با سایر کشورها جنبه تعادلی داشته و نهادهای بین‌الملل فقط حدودمرزی برای حاکمیت هر کشور و تلاش آن برای دستیابی به منافع خود است. در چنین دنیایی، هدف رهبری امریکا باید ارتقای منافع ملی باشد که تاحدی افزایش امنیت و رشد اقتصادی از نشانه‌های تشخیص این موضوع است. بالعکس نظم جهانی امروز و نهادهای آن به‌نوعی باعث بهره‌کشی از اقتصاد و ملت امریکا شده است.

این دسته موضوعات به‌وضوح در نسخه منتشرشده از راهبرد امنیت ملی امریکا در دسامبر ۲۰۱۷ عنوان شده است:

«آن زمان که قدرت را به‌دست گرفتم، رژیم‌های سرکش»^۵ در حال توسعه سلاح‌ها و موشک‌های هسته‌ای خود بودند تا کل این کره خاکی را ناامن سازند. «گروهک‌های تندرو اسلام‌گرا»^۶ رو به رشد بودند. تروریست‌ها کنترل بخش‌های بسیاری از منطقه غرب آسیا را به‌دست گرفته بودند. قدرت‌های رقیب باکمال ستیزه‌جویی منافع امریکا در چهارگوشه دنیا را با خطر مواجه کرده بودند. مرزهای نفوذپذیر و قوانین مهاجرتی اجرا نشده با خود آسیب‌ها و صدمات بسیاری را به‌همراه آورده بودند. تشکیلات بزرگ مجرمانه مواد مخدر و ناامنی را با خود وارد جامعه ما می‌کردند» (The White House, 2017b: 1).

-
1. Cosmopolitanism
 2. Multilateralism
 3. Globalization
 4. Liberal internationalism
 5. Rogue states (regimes)
 6. Radical Islamist terror groups

این تصویر شبه‌هابزی^۱ از دنیا، به معنای رد کامل اخلاقیات در بین‌الملل‌گرایی لیبرال است؛ از جمله این دیدگاه که امریکا باید به نحو فعالی حقوق بشر و دموکراسی را در خارج از مرزهای خود اشاعه دهد. در این راستا، ترامپ در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۱۷، اهمیت حاکمیت به‌عنوان راه‌حلی برای اکثر مشکلات جهانی امروز را مورد حمایت قرار داد و این دیدگاه ویلسون را معکوس و وارونه ساخت که هدف امریکا باید تغییر نظم جهانی به نحوی باشد که «دنیا محل امنی برای نظام‌های دموکراسی باشد». ترامپ این‌طور اظهار داشت که: «انتظار نداریم که سایر کشورهای دنیا، فرهنگ‌ها، سنن یا حتی نظام‌های حکومتی و دولتی یکسانی داشته باشند. در حوزه سیاست خارجی اصل اساسی حاکمیت را دوباره مطرح کرده‌ایم. به عنوان رئیس‌جمهور امریکا همیشه کشور امریکا اولین اولویت من است، همان‌طور که همیشه برای رهبران کشورهای شما هم همین‌طور است و باید همواره کشورهای شما اولویت نخست آنها باشد» (The White House, 2017a).

بسیاری از توصیه‌های ترامپ، نشان‌دهنده ابراز ناراحتی و نارضایتی حامیان او از تحولات اجتماعی و اقتصادی است که ظرف دهه‌های اخیر کل امریکا را تحت تأثیر قرار داده است؛ از ایجاد جامعه چندفرهنگی و غیربومی‌شدن فعالیت‌های اقتصادی تا گذار به اقتصاد «پسافوردی»^۲. به همین دلیل، به نظر می‌رسد که ترکیبی از تفکرات پوپولیستی مربوط به «جکسون»^۳، «حمایت‌گرایی»^۴ و «انزواطلبی»^۵ او از جذابیت خاصی برای کسانی برخوردار است که «بازندگان جهانی‌سازی»^۶ لقب گرفته‌اند. آن دسته اقشاری که تحولات سریع رخ داده در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی جامعه امریکا روی آنها اثرگذار بوده است؛ به احتمال بسیار زیاد ممکن است با مبانی اصلی بین‌الملل‌گرایی لیبرال مثل ترویج دموکراسی و سیاست «درهای باز» تجارت موافق نباشند. ترامپ به‌خاطر همین احساسات و تفکرات بود که همواره بر لزوم کنارگذاشتن «آرمان‌های بد» تأکید ورزیده است. در همان سخنرانی خود در مجمع عمومی

-
1. Quasi-Hobbesian vision
 2. Post-Fordist economy
 3. Jacksonian populism
 4. Protectionism
 5. Isolationism
 6. Losers of globalization

سازمان ملل بیان داشت: «به مردم امریکا گفتند که تفاهم‌نامه‌های تجاری چندملیتی فوق بزرگ، محاکم بین‌المللی غیرپاسخگو و سازمان‌های جهانی قدرتمند بهترین راه برای ترویج و اعتلای موفقیت آنها هستند. در نتیجه اینها، میلیون‌ها نفر بیکار شدند و هزاران کارخانه تعطیل شد. سایرین هم سعی کردند در این آب گل‌آلود ماهیگیری کنند و قوانین را زیر پا بگذارند، اما طبقه متوسط جامعه که بخش عمده‌ای از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد و زمانی بستر اصلی موفقیت‌ها و دستاوردهای جامعه امریکا بود، به‌دست فراموشی سپرده شد، اما حالا دیگر فراموش نمی‌شوند و هیچگاه هم فراموش نخواهند شد» (The White House, 2017a).

اصول و محورهای جکسونیسم

رد تجاری آزاد	رد نظم جهانی لیبرال
در اولویت نبودن ارزش‌ها و اخلاق به‌خصوص گسترش دموکراسی	رد رهبری پرهزینه امریکا
اولویت منافع ملی	رد جهان‌وطنی
اولویت قدرت نظامی و اقتصادی	رد چندجانبه‌گرایی
حفظ هویت امریکایی	رد نهادها و سازمان‌های بین‌المللی
نخست امریکا	رد جهانی‌سازی

اولویت‌های ترامپ در روابط بین‌الملل

اصول و عقاید جکسون به‌عنوان یک مکتب باعث شکل‌گیری اولویت‌هایی شده است که بر نوع تفسیر دولت ترامپ از نقش امریکا در عرصه جهانی و بالاخص بر تعریف دقیق اولویت‌ها و تهدیدات اصلی امریکا تأثیرگذار بوده است. طرفداران جکسون اولین تهدید را وجود پیمان‌های تجاری ناعادلانه و دیگر تفاهم‌نامه‌های بین‌المللی می‌دانند که بنا بر ادعاها باعث تخریب تدریجی پایه و اساس تولید در امریکا شده است. در نتیجه دولت ترامپ سعی نموده با تلاش و اهتمام خود مانع از به‌نتیجه‌رسیدن مذاکرات مربوط به تفاهم‌نامه‌های تجاری شود. از جمله اینکه وی امضای تفاهم‌نامه سرمایه‌گذاری و تجارت امریکا و اروپا^۱ را به‌تعویق انداخته و از تفاهم‌نامه «مشارکت ترانس پاسیفیک»^۲ خارج شده است. ترامپ همچنین چین را

1. Trans-Atlantic trade and Investment partnership
2. Trans-Pacific partnership

برای تجارت عادلانه‌تر تحت فشار قرار داده است. در این راستا ترامپ هرچند در همان سال نخست به‌ویژه پس از نشست با رئیس‌جمهور چین آقای «شی جین‌پینگ»^۱ در «مارالاگو»^۲، روابط خوبی را با چین آغاز کرد؛ اما از سوی دیگر ترامپ کماکان چین را به‌خاطر سیاست‌های ناعادلانه و عدم کمک به رفع مشکل کره شمالی مورد انتقاد قرار داده است.

نکته دیگر در راهبرد ترامپ، سیاست صریح وی در قبال اسلام و گروه‌های بنیادگراست. به‌نظر می‌رسد دولت ترامپ «اسلام رادیکال»^۳ را خطرناک‌ترین تهدید برای امنیت شهروندان آمریکا می‌داند. در این زمینه کاخ سفید اسلام رادیکالی یا به تعبیر دیگر «اسلام‌گرایی»^۴ یا «تروریسم اسلامی»^۵ را «مهم‌ترین تهدید فراملی پیش روی آمریکا» توصیف کرده است (The White House, 2017b, P. 10).

بدین ترتیب، تروریست‌های اسلامی نه‌تنها خطری برای موجودیت آمریکا، بلکه تهدیدی برای تمدن و فرهنگ بشری به‌شمار می‌آیند (Brands and Kohl, 2017: 2). همان‌طور که در سند راهبرد امنیت ملی ذکر شده است، «آمریکا درگیر جنگ بلندمدتی علیه چنین گروه‌های افراطی است که برای تحقق «آرمان تمامیت‌خواهی»^۶ برای به‌دست‌گرفتن خلافت جهان به دست اسلام‌گرایان، از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کنند، خلافتی که قتل و بردگی را توجیه می‌کند، سرکوب را اشاعه و ترویج می‌دهد و تلاش می‌کند سبک زندگی آمریکایی را تضعیف کند» (The White House, 2017b: 10).

گفتمان ترامپ درباره «جنگ تمدن‌ها»^۷ تاحدودی تکرار همان گفتمان اصلی و راهبردی در سند راهبرد امنیت ملی ۲۰۰۲ است، سندی که پایه و اساس جنگ جهانی علیه تروریسم را که از سوی «جورج دبلیو بوش» اعلام شد، طرح‌ریزی کرد (Feaver, 2017).

-
1. Xi Jinping
 2. Mar Alago
 3. Radical Islam
 4. Islamism
 5. Islamic Terrorism
 6. A Totalitarian Vision
 7. Clash of Civilization

رویکرد دولت حاضر در این حوزه به‌وضوح میراث اوباما را کنار می‌گذارد که در حوزه‌های مختلف سیاست‌گذاری می‌توان آثار و نتایج چنین رویکردی را مشاهده کرد. نخست اینکه استفاده آشکار و مکرر از مفهوم اسلام‌گرایی و مشتقات آن جهت تفکیک و شناسایی گروهک‌های تروریست و در ابعاد کلان‌تر برای شناسایی «دشمن» با اقدامات رؤسای جمهور قبلی در عدم استفاده از همین مفهوم برای بحث پیرامون تروریسم، منافات دارد (Diaz, 2016). به‌علاوه این‌طور به‌نظر می‌رسد که اصطلاحاتی نظیر «ممنوعیت ورود مسلمانان»^۱ یا تأکید مکرر ترامپ در گفتمان اسلام‌ستیزی گویای این مطلب است که دولت امریکا به‌طور کلی تمایل دارد مسلمانان را متحدان یا حامیان بالقوه نیروهای افراط‌گرا تلقی کند (Brands and Kohl, 2017).

از طرف دیگر، غرب آسیا همان منطقه‌ای است که آثار اصلی همین رویکرد امریکا در آن دیده می‌شود. به‌طور مثال، به‌نظر نمی‌رسد که ترامپ تفاوتی بین شیعه و سنی قائل باشد و یا به دیگر عوامل احتمالی مؤثر بر صلح و ثبات در این منطقه توجه داشته باشد، بلکه فقط براساس تقسیم بازیگران در قالب دو دسته «دشمن - مخالف»، رویکرد اتخاذی خود را پیش می‌برد و خصلت اصلی این تقسیم‌بندی، مؤلفه‌ها و متغیرهای آن است. این دسته‌بندی‌ها و مبنای آنها به ما می‌گوید که چرا امریکا روابط خوبی با عربستان و متحدان آن دارد، چرا امریکا از حصر اقتصادی قطر حمایت می‌کند، کشوری که یکی از مخالفان اصلی عربستان در «صحنه جدید جنگ سرد در غرب آسیا (خاورمیانه)»^۲ است (Hanau Santini, 2017). بالعکس دولت ترامپ در ابراز مخالفت صریح خود با ایران و اعلام آن به‌عنوان کشور سرکش حامی اسلام‌گرایان رادیکال، تردیدی به خود راه نداده است (The White House, 2017b).

ترامپ براساس یکی از معروف‌ترین وعده‌های انتخاباتی خود، در ماه مه ۲۰۱۸ به‌صورت یک‌طرفه امریکا را از «برنامه جامع اقدام مشترک» (برجام)^۳ یا به تعبیری «بیانیه مشترک هسته‌ای با ایران»^۴ خارج کرد. این تصمیم یک‌بار دیگر مؤید خواست و اراده ترامپ برای عدم پیروی از سیاست‌های اوباما است. درعین‌حال، این تصمیم حرکت راهبردی خطرناکی به‌نظر می‌رسد.

-
1. Muslim ban
 2. New Middle East Cold War
 3. The Joint Comprehensive plan of Action (JCPOA)
 4. Iran Nuclear Deal

ازیک سو، این تصمیم قابلیت اعتماد به روابط دیپلماتیک امریکا با کشورهای غیر متحد خود را زیر سؤال برده است و ازسوی دیگر، باعث برقراری روابط حسنه و نزدیکی بین ایران و روسیه شده که به تبع آن باعث شکل‌گیری هرچه بهتر ائتلافی شده است که به نظر می‌رسد اهداف آن کاملاً در تضاد صریح با منافع امریکا در این منطقه است (Mousavian, 2018).

یک بار دیگر می‌بینیم که ساده‌سازی بیش‌ازحد مسائل و تفویض اختیاراتی به کشورهای متحد به‌عنوان راهی برای کاهش هزینه‌ها و تقسیم بار مسئولیت، از خصایص سیاست‌های ترامپ در حوزه خارجی است. آنچه «براندس^۱ و کول^۲» (۲۰۱۷) «تبادلات تجاری غیر اخلاقی» اخلاقی» نام‌گذاری کرده‌اند، مبتنی بر این دیدگاه است که نظم کنونی بین‌الملل که خود حاصل تفکرات لیبرال و قدیمی ویلسون و پیروان او است برای منافع امریکا ضرر دارد و علت آن‌هم فهرست واضحی از تهدیدات و «نگاه بازاری» ترامپ به مسائل و روابط بین‌الملل است. چنین رویکردی متأثر از چند عامل کلیدی است. ابتدا اینکه امریکا باید روابط خود با کشورهایی را قطع کند که صرف‌نظر از نظام ارزشی و سیاسی خود، منافع مشابه و نزدیک به هم دارند. تعهدات امنیتی و نقش ثابت و مشخص امریکا در نهادهای بین‌المللی را نباید ثابت و غیرقابل تغییر تلقی نمود؛ اما برعکس باید آنها را تابع گفتگو و رایزنی دانست. به همین دلیل، تعهدات امریکا برای حفاظت از شرکای بین‌المللی و حساس خود مثل اعضای ناتو، ژاپن یا کره جنوبی باید با پرداخت «حق‌الزحمه‌های دقیق و به‌موقع» جبران شود. در چنین وضعیتی تقسیم بار مسئولیت متوازن‌تر از نظر هزینه‌های نظامی، روابط تجاری مطلوب‌تر برای امریکا و گفتگوی دوباره بر سر تفاهم‌نامه‌های اقتصادی گذشته و امکان اصلاح آنها وجود دارد. حاصل چنین وضعیتی آن خواهد شد که نقش اعضای ناتو و اتحاد با شرکای آسیایی در برقراری صلح و ثبات بین‌الملل در حد یک ایفای نقش احتمالی در فرایند چانه‌زنی‌ها و با هدف کسب منافع سیاسی یا اقتصادی تنزل پیدا کند. اولین نتایج چنین رویکردی در ارتباطات و روابط امریکا با متحدان و شرکای خود هم در اروپا و هم در آسیا نمود پیدا کرده است. در آسیا خروج امریکا از تفاهم‌نامه مشارکت «ترانس پاسیفیک» فرصت بی‌نظیر و بی‌سابقه‌ای را برای چین فراهم

1. Brands
2. Kohl

آورده تا بتواند نفوذ اقتصادی خاص خود را از طریق ترویج برنامه «مشارکت اقتصادی جامع و منطقه‌ای»^۱ و طرح ابتکار «جاده و کمربند ابریشم»^۲، گسترش دهد (Diaz and Menegazzi, 2018).

البته آثار و تبعات چنین رویکردی در اروپا احتمالاً کم‌تر بوده است. شاید تاکنون نزدیک‌ترین پیشرفت حاصله، تصویب برنامه «همکاری ضابطه‌مند و دائمی»^۳ در بخش دفاعی باشد. براساس پایگاه اینترنتی «سرویس اقدامات خارجی اروپا»^۴، برنامه فوق چارچوبی مبتنی بر توافق و فرایندی با هدف تعمیق روابط دفاعی بین آن دسته کشورهای عضو اتحادیه اروپاست که هم توانایی و هم تمایل لازم برای چنین کاری را دارند (Defrance et al, 2017).

اولویت‌های ترامپ در قبال نظام بین الملل

رد پیمان‌های تجاری ناعادلانه	دراولویت قرار گرفتن شعار نخست آمریکا
رد تفاهم‌نامه‌ها، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی که تأمین‌کننده منافع آمریکا نیستند	دراولویت قرار گرفتن منافع ملی باتأکید بر قدرت نظامی و اقتصادی
کنار گذاشتن ارزش‌ها و باورهای اخلاقی	ساده‌سازی مسائل پیچیده
رد اصول و پایه‌های نظم لیبرال	تقویت هژمونی آمریکا
کنار گذاشتن رهبری پرهزینه آمریکا	تحت فشار قراردادن متحدان برای همراهی با آمریکا
کنار گذاشتن چندجانبه‌گرایی	حفظ هویت آمریکایی

راهبرد تقویت هژمونی نظامی آمریکا

در چارچوب «جکسونیسم»، آمریکا باید با فاصله بسیار، قدرتمندترین کشور جهان در حوزه نظامی باشد. در این راستا قدرت نظامی، مهم‌ترین عامل حفظ امنیت ملی و به‌نوعی آمریکا در مقابل سایر کشورها محسوب می‌شود. بر این اساس دولت ترامپ از همان ابتدا در حوزه نظامی اقداماتی را در اولویت قرار داد که نشان از اولویت قدرت کلامی به سایر حوزه‌ها محسوب می‌شود. اول اینکه اعلان نمود که قدرت نظامی آمریکا به‌هیچ‌عنوان نباید در خدمت

1. The Regional Comprehensive Economic Partnership
2. The Belt and Road Initiative
3. Permanent Structured Cooperation [PESCO]
4. The European External Action Service

گسترش ارزش‌های امریکا همچون لیبرال - دموکراسی قرار گیرد. در این راستا ترامپ اعلان نمود، امریکا قصد دارد در کوتاه‌ترین مدت ممکن نیروهای خود را از عراق و افغانستان بیرون بکشد. به همین دلیل، طی چند سال گذشته مذاکرات گسترده‌ای با سران طالبان صورت گرفته است که این نتیجه خاصی به دنبال نداشته است. نکته دوم در حوزه تلاش تأکید بر ملی‌گرایی است. بدین معنا ترامپ بارها اعلان نمود که امریکا هر چند قدرتمندترین کشور نظامی جهان است، اما قدرت نظامی آن برای حفظ امنیت ملی امریکا باید مورد استفاده قرار گیرد. بر این اساس ترامپ بارها اعلان نموده امریکا تعهدی به امنیت سایر متحدان در ناتو ندارد. کشورهای عضو ناتو یا باید هزینه‌های عضویت در ناتو را که همان تقویت قدرت نظامی و هزینه‌های مادی است، پردازند یا نباید انتظار امنیت برآمده از قدرت امریکا را داشته باشند. نکته سوم تعداد افراد نظامی در دولت امریکاست که نشانگر رویکرد نظامی ترامپ به سیاست و امنیت است. نگرانی دولت وی نشان می‌دهد حداقل نصف افرادی که طی دوره اول ریاست جمهوری وی پست‌های اصلی را در اختیار داشته‌اند، دارای سابقه نظامی هستند (Miller and O'Hanlon, 2019, 1 - 8).

در نهایت باید به افزایش هزینه نظامی دولت امریکا اشاره کرد که برخلاف اوباما که به دنبال کاهش هزینه‌ها و بودجه‌های نظامی امریکا بود، ترامپ نه تنها از کاهش جلوگیری نموده است، حداقل ده درصد بودجه نظامی امریکا را افزایش داده است (Miller and O'Hanlon, 2019, 1-8).

سیاست خارجی ترامپ در قبال چین

کشور چین با دسترسی به جمعیت، اقتصاد پویا، سلاح هسته‌ای و وسعت سرزمینی توانسته است به عنوان یکی از مهم‌ترین قدرت‌های برتر جهانی خود را معرفی نماید. امریکا همواره در دوره‌های مختلف ریاست جمهوری خود تلاش نموده است که در مقابل این کشور قدرتمند آسیایی سیاستی واقع‌گرایانه و عملی اتخاذ نماید؛ به طوری که در تمام دوره‌ها به جز مواردی همچون حادثه «تیان آن‌من» در دوره نیکسون، سیاست دربرگیری یا همان گسترش روابط در ابعاد مختلف را در پیش گرفته است. با پیروزی «دونالد ترامپ» در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ امریکا نیز اگرچه ما در ابتدا شاهد بودیم که ترامپ با شعار اول امریکا^۱ در تلاش

1. America First

بود تا با اتخاذ سیاست‌های اقتصادی سخت‌گیرانه در مقابل رقیب خود به‌نوعی موازنه تجاری را در مقابل چین برقرار نماید، اما با گذشت زمان شاهدیم که در این سیاست‌ها تعدیل قابل توجهی صورت گرفته است. اگرچه ترامپ در ابتدا با ذکر الفاظی همچون «تجاوز تجاری» از رفتار چین یاد نمود و مخالفت خود را با عضویت چین در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی اقتصادی همچون سازمان تجارت جهانی با این استدلال اعلام نمود که عضویت چین در این نهاد باعث بیکاری کارگران امریکائی شده، اما این رویکرد با گذشت زمان تعدیل و تغییر یافته است. رویکرد تجدیدنظرطلبانه ترامپ در مقابل چین در عدم اعتقاد وی در برابر سیاست چین واحد بود که برای مدت‌ها در دوره‌های مختلف ریاست جمهوری امریکا محترم شمرده و اجرائی می‌شد. اگرچه مخالفت ترامپ در مقابل چین واحد و حمایت از تایوان را باید از عدم درک صحیح وی در ساختار نظام بین‌الملل نیز برشمرد که البته این رویکرد پس از تشکیل کابینه توسط ترامپ و دخالت و تأکید وزارت امور خارجه در تغییر این سیاست شایان ذکر است (H. F. Li, 2017, 69 - 73).

ترامپ در جهت حل مشکل مسائل جاری امنیتی در عرصه بین‌الملل نیز تلاش نمود تا از ظرفیت وجودی چین بهره برده و در همین راستا برای حل معضل امنیتی دسترسی به سلاح‌های هسته‌ای توسط کره شمالی در تلاش است تا با همکاری چین به‌عنوان همسایه پر قدرت کره شمالی و از متحدان خود برای حل این معضل امنیتی بهره جوید.

براین اساس، می‌توان گفت راهبرد ترامپ در مقابل چین در تداوم راهبرد رؤسای جمهوری قبلی بر محوریت راهبرد دربرگیری و البته مهار قرار دارد. همان‌گونه که گفته شد، راهبرد دربرگیری به معنای گسترش تعاملات تجاری و اقتصادی با چین با هدف رشد و توسعه اقتصادی و در نهایت طبق اصول لیبرالیسم تسری این رشد و توسعه به عرصه سیاسی و در نهایت «دموکراتیزه‌شدن چین» است. طرفداران راهبرد دربرگیری بر این باورند که رشد و توسعه اقتصادی در نهایت چین را به یک کشور دموکراتیک تبدیل می‌کند که در بدترین حالت رقیب سرسخت امریکا خواهد بود. در این زمینه از کره جنوبی به‌عنوان کشوری یاد می‌شود که توسعه اقتصادی باعث شد در مسیر دموکراسی گام‌هایی بردارد و در حال حاضر به جای آنکه همچون کره شمالی تهدیدی برای امریکا باشد، در نهایت رقیب سرسخت اقتصادی است.

ترامپ ضمن پذیرش راهبرد دربرگیری بر این باور است که این راهبرد نباید به شکلی اجرا شود که منافع تجاری امریکا به‌خطر افتد و مردم امریکا از بابت روابط تجاری یک‌سویه و ناعادلانه ضرر کنند. به‌همین دلیل، ضمن تأکید بر روابط گسترده تجاری با چین خواهان تجارت منصفانه‌تر از جمله افزایش ارزش پول چین شده است تا صادرات امریکا به چین ارزان‌تر شود. در کنار این، ترامپ راهبرد مهار چین را با شدت و حدت نیز دنبال می‌کند. براساس این راهبرد، امریکا باید بر حضور و توان نظامی خود در اطراف چین بیفزاید و روابط خود با رقبای چین از جمله ژاپن و هند را محکم‌تر کند. درنهایت، هدف نهایی اجرایی راهبرد دربرگیری و مهار، مدیریت قدرت نوظهور چین است (Li, 2017: 73 - 69).

سیاست خارجی ترامپ در قبال اتحادیه اروپا

رویکرد ترامپ در قبال اتحادیه اروپا تحت تأثیر بدبینی وی به نهادهای بین‌المللی قرار دارد و ترامپ با انتقاد به این اتحادیه به دنبال این هدف است که با تضعیف آن بتواند به‌نوعی یکی از مهم‌ترین رقبای اقتصادی خود را تضعیف نماید که در این راستا باید به اعطای مشوق‌هایی از جمله کمک‌های اقتصادی و مالی به بریتانیا برای خروج از اتحادیه اروپا تأکید نمود. در این راستا سیاست ترامپ در قبال اتحادیه اروپا برخلاف اسلاف خود است. البته در مواردی دیگر نیز شاهد مخالفت ترامپ با سیاست‌های اروپا هستیم؛ همچنان‌که می‌توان مهم‌ترین نمود عینی این تضاد را در قبال ایران و برجام ذکر نمود که می‌توان آن را ماحصل تفاوت تاکتیکی و نه راهبردی برشمرد که از سوی امریکا و اروپا در قبال برخورد با مسئله هسته‌ای ایران دنبال می‌شود. بر این اساس، دولت ترامپ تلاش می‌کند به‌جای تعامل با اتحادیه اروپا با تک‌تک کشورهای اروپایی مذاکره نماید. همچنین ترامپ برای تضعیف اتحادیه اروپا به‌شدت از «برگزیت» حمایت کرده و با وعده یک توافق دوجانبه اقتصادی به دولت انگلستان، آنها را به خروج تشویق نموده است. این در شرایطی است که بسیاری از نخبگان، اساتید و سیاست‌مداران امریکایی نسبت به این سیاست ترامپ هشدار داده‌اند و تضعیف اتحادیه اروپا را به عاملی برای قدرت‌یابی روسیه و احتمال بازگشت بی‌ثباتی در اروپا می‌دانند (Archick, 2019, 1 - 2).

سیاست خارجی ترامپ در قبال ناتو

دونالد ترامپ پس از ورود به کاخ سفید سعی نمود با انتقاد از عدم موازنه پرداخت‌ها در هزینه‌های ناتو توسط اعضا و کشور آمریکا این دیده خود را بقبولاند که آمریکا در طول دهه‌های متمادی با پرداخت بخش اعظم هزینه‌های ناتو به اقتصاد داخلی خود بی‌توجهی کرده است. ترامپ حتی تا به این حد پیش رفته است که با زیر سؤال بردن حفظ نظام لیبرالی که آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم به دنبال آن بوده است، ابراز نماید که مأموریت آمریکا در ناتو به پایان رسیده و باید از این اتحادیه خارج شد (Kaufman, 2017, 251 - 266).

ترامپ با انتقادات و سخنان خود در عدم کارایی ناتو تلاش دارد تا از هزینه‌های کشورش در این سازمان کاسته و در مقابل به ضرورت انجام تعهدات دیگر اعضای این سازمان جامه عمل بپوشاند. در این راستا، ترامپ در نشست سران این اتحادیه در ماه جولای ۲۰۱۸ با حمله به برخی کشورهای عضو از جمله آلمان بیان نمود که آلمان و دیگر اعضا با پرداخت میلیاردها دلار پول به روسیه جهت انتقال انرژی به کشورشان همانا رسالت اصلی این اتحادیه را که مقابله با روسیه بوده است، زیر سؤال برده و به نوعی خود را اسیر روسیه نموده‌اند. ترامپ همچنین در این نشست با انتقاد از عدم اختصاص منصفانه بخشی از درآمد تولید ناخالص داخلی اعضا بیان نمود که وی امیدوار است که اعضا هزینه‌های امنیت خود را بپردازند؛ چراکه دیگر آمریکا هزینه دفاع دیگر کشورها را پرداخت نخواهد نمود (اقتصادنیوز، ۱۳۹۷).

ترامپ تا جایی پیش رفت که حتی برخی دوستان و متحدان کشورش از جمله اعضای ناتو را در ردیف مهم‌ترین دشمنان آمریکا معرفی نمود، اما با گذشت زمان و همچنین انتقادات رسانه‌ها و مقامات رسمی کابینه بر لزوم حمایت از ناتو، ترامپ از مواضع خود عقب‌نشینی نموده و آنها را تعدیل کرده است. پرواضح است که ترامپ کارکرد فرانظامی ناتو را که اهداف اقتصادی و سیاسی را نیز شامل می‌شود، درک کرده و به نوعی با اتخاذ مواضع واقع‌گرایانه و عمل‌گرایانه از مواضع تهاجمی خود عقب‌نشینی نمود.

سیاست خارجی ترامپ در قبال روسیه

ترامپ در مواضع انتخاباتی خود با تمجید از شخصیت منحصر به فرد «پوتین» تلاش نمود تا به نوعی نشانه‌های مثبتی را برای رقیب دیرینه کشورش ارسال نماید، اما این توجهات با

گذشت زمان و استقرار ترامپ در کاخ سفید رنگ باخت و با قبول واقعیت‌های نظام بین‌الملل و بنیان‌های امنیتی و نظامی مستقر، سیاست ترامپ وارد مرحله جدیدی شد. در این راستا ترامپ با درک فضای حاکم بر نظام بین‌الملل و به‌خصوص به‌دنبال واکنش شدید روسیه در واکنش به تحریم‌های امریکا و اخراج ۷۵۵ دیپلمات امریکائی از مسکو سیاست دیگری را در اولویت قرار داد و تنش بین دو کشور وارد گام جدیدی شد. بر این اساس روابط روسیه و امریکا در دوره ترامپ همچون گذشته با رقابت‌هایی همراه شده است که بسیار بعید است دو کشور بتوانند روی آنها توافق کنند (McNamara, 2017, 1 - 25). این اختلافات شامل مواردی همچون اشغال شبه‌جزیره کریمه و الحاق آن به روسیه و به‌دنبال آن تحریم‌های گسترده امریکا علیه روسیه، رقابت طرفین در آسیای مرکزی، قفقاز و البته غرب آسیا، اختلافات بر سر تسلیحات هسته‌ای و به‌خصوص خروج امریکا از توافق موشک‌های میان‌برد هسته‌ای^۱، رقابت گسترده دو طرف در حوزه انرژی به‌خصوص با اقتصادی‌شدن نفت «شیل امریکا» و تبدیل این کشور به یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان انرژی جهان و مواردی از این دست می‌شود.

راهبرد ترامپ در قبال غرب آسیا (خاورمیانه)

راهبرد ترامپ در غرب آسیا (خاورمیانه) تفاوت بسیاری با اوباما دارد. ترامپ قصد دارد مناسبات بین رژیم صهیونیستی و عربستان را تقویت کند و از آن سو نیز ایران را به کشوری منزوی در صحنه بین‌المللی تبدیل سازد. البته به نظر می‌رسد، چنین هدفی به صورت پراکنده و جسته‌گریخته شکل گرفته است و بخشی از یک راهبرد منسجم و هدف‌مند محسوب نمی‌شود و نشانه‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه دولت امریکا به آثار و تبعات بلندمدت این نگاه خود توجه چندانی ندارند. باراک اوباما سیاست خود در قبال غرب آسیا (خاورمیانه) را با هدف جبران خسارات به‌جای‌مانده از دوران ریاست جمهوری بوش، طرح‌ریزی کرد. امریکا نیاز داشت به ارتش خسته خود استراحت بدهد، قدرت نرم خود را مجدداً تقویت کند و فضای سیاسی لازم برای بررسی مشکلات و موانع دیرینه را ایجاد کند. برای نیل به چنین هدفی،

۱. این پیمان در سال ۱۹۸۷ توسط «رونالد ریگان» رئیس‌جمهور امریکا و «میخائیل گورباچف» رهبر اتحاد جماهیر شوروی امضا شد. طبق این پیمان دو کشور از نگهداری، آزمایش و استقرار موشک‌های بالستیک و کروز زمین - پرتاب با برد ۵۰۰ تا ۵۵۰۰ کیلومتر منع می‌شوند.

دولت اوپاما تعداد نیروهای خود در عراق را کاهش داد، از مداخلات نظامی گسترده و جدید خودداری کرد، از متحدین خود خواست تا نسبت به امنیت منطقه احساس مسئولیت بیشتری داشته باشند و در اکثر موارد سعی کرد از طریق راهکارهای دموکراتیک مشکلات را حل و فصل نماید. وی به هر دو روش تحریم و متعهدسازی متوسل شد تا ایران را وادار کند برنامه هسته‌ای خود را متوقف سازد و تلاش کرد براساس موازین بین‌المللی صلح و دوستی را بین فلسطین و رژیم صهیونیستی برقرار سازد؛ از جمله اینکه راه‌حل دو دولتی ارائه داد، درباره وضعیت منطقه شرق بیت‌المقدس انعطاف‌پذیری نشان دهند و از توسعه ساخت‌وسازهای شهرک‌های اسرائیلی در داخل خاک فلسطین حمایت نکرد. همچنین اوپاما برخلاف میل و خواسته متحدین چون عربستان، اصلاحات دموکراتیکی را در این منطقه خواستار شد، گرچه به شکل مستمری انجام نگرفت و توفیق چندانی هم نداشت (Watanabe, 2018: 1).

ترامپ همان‌طور که در کمپین خود در سال ۲۰۱۶ وعده آن را داده بود، رویکرد متفاوتی را اتخاذ نمود. وی متحدین امریکا را تشویق کرد تا سهم بیشتری از مسئولیت تأمین امنیت این منطقه را برعهده داشته باشند، در برابر هرگونه تحریک و فشار برای اعزام نیروهای بیشتر به سوریه مقاومت کرد و او هم مثل اوپاما مداخله عربستان در اوضاع یمن را تحمل کرد. به‌همین ترتیب، یکی از برنامه‌های دارای اولویت برای ترامپ ارتقا و بهبود سطح روابط و تقویت دولت «بنیامین نتانیاگو» بود که در دوره اوپاما ضعیف شده بود.

همان‌گونه که گفته شد، ترامپ از بیانیه مشترک هسته‌ای سال ۲۰۱۵ یا همان برجام خارج شد و تحریم‌ها را مجدداً علیه تهران وضع کرد که این عمل را باید همانا پیروی از نظرات و دیدگاه‌های رژیم صهیونیستی برشمرد. خروج امریکا از برجام به‌شدت مورد حمایت رژیم صهیونیستی قرار گرفت. در همین راستا، در همان ساعات نخست اعلام خروج امریکا از برجام رئیس‌جمهور رژیم صهیونیستی «رووین ریولین» از این اقدام حمایت کرده و آن را اقدامی در راستای برقراری امنیت رژیم صهیونیستی و منطقه عنوان نمود، وی حتی تابدانجا پیش رفت که این اقدام را در جهت برقراری امنیت «جهان آزاد» عنوان نمود (خبرگزاری آنا، ۱۳۹۷: ۱).

ترامپ همچنین هیچ‌گونه علاقه‌ای به ترویج اصلاحات سیاسی یا حمایت از هنجارها و ارزش‌های دموکراتیک نشان نداد. کما اینکه اندکی بعد از به‌قدرت‌رسیدن با تصویب قانون منع مسافرت مسلمانان به امریکا این موضوع را به‌اثبات رساند. درنهایت اینکه تا آنجاکه به‌وضوح می‌توان دید این‌طور به‌نظر می‌رسد که این رئیس‌جمهور در حال تشکیل و حمایت از بلوکی به رهبری عربستان، رژیم صهیونیستی و امارات است که هدف آن مهار ایران و حفظ وضع موجود در برابر اصلاحات دموکراتیک و اشاعه اسلام سیاسی است (Watanabe, 2018: 1).

نتیجه‌گیری

واقعیت این است که راهبرد کلان ترامپ مطابق با اصول مکتب «جکسونیسم» اهمیتی برای نقش رهبری امریکا و ارزش‌های دموکراتیک قائل نیست. ترامپ نه به نقش رهبری امریکا باور دارد و نه به ارزش‌های امریکایی. به باور ترامپ امریکا اگر بخواهد به چیزی متعهد شود، همانا منافع خود به‌ویژه منافع اقتصادی است. در این راستا امریکا دیگر حامی بازار آزاد و جهانی‌شدن اقتصاد نخواهد بود، بلکه آنجاکه این رویه‌ها به زیانش باشد، در جهت اختلال در آن حرکت خواهد کرد. اتحادهای امریکا دیگر به روال منطبق لیبرال - دموکراسی یا سنت تاریخی دوستی با ملل دیگر نخواهد بود. کشورها می‌توانند از حمایت امریکا برخوردار شوند، به شرط آنکه هزینه آن را پرداخت نمایند. آنچه امریکا در دوره ترامپ با خروج از پیمان‌ها و توافقات بین‌المللی (خروج از برجام، توافق جهانی اقلیمی و پیمان نفت)، نقض قطعنامه‌های شورای امنیت (انتقال سفارت به بیت‌المقدس و به‌رسمیت‌شناختن تصرفات غیرقانونی رژیم صهیونیستی در جولان)، نادیده‌گرفتن دستورهای موقت دیوان بین‌المللی دادگستری و خروج از پیمان‌هایی که حکمیت دیوان را می‌پذیرند، خروج از پایگاه‌های نظامی در نقاط مختلف، جنگ تجاری علیه چین و استفاده وسیع از ابزار تحریم انجام داده است، بخشی از حرکت امریکا در مسیر جنگیدن برای منافع خود با کم‌ترین هزینه است.

امریکا اکنون به‌دنبال اعمال این ایده راهبردی است که بدون جنگیدن برنده جنگ‌ها باشد که موارد فوق تا حد زیادی در چارچوب «جکسونیسم» قرار دارد. برپایه «مکتب جکسونیسم» و آن‌گونه‌که طرفداران این مکتب باور دارند، امریکا باید به اقتصاد ملی خود بیش از اقتصاد

جهانی اهمیت دهد و حتی در جهت متوقف کردن سرعت جهانی شدن اقتصاد حرکت کند. همچنین امریکا لزومی ندارد که دیگر ضامن امنیت انرژی جهان باشد، چون به علت بدل شدن به صادرکننده نفت و انقلاب در فناوری ساخت خودروهای برقی، منطق رابطه اش با نفت عوض شده است. علاوه بر اینها امریکا نباید نقش رهبری اقدامات جمعی بین‌المللی (از محیط‌زیست تا مهاجرت و از تغییر اقلیم تا تروریسم و مواد مخدر) را برعهده بگیرد. در حوزه نظامی نیز امریکا نباید دست به مداخله نظامی بزند.

طرفداران جکسونیسم بر این باورند امریکا باید هرچه بیشتر نهادهای بین‌المللی را که خود ساخته یا تقویت کرده است، تضعیف کند و در عوض اقتدار نهادهای داخلی خود (مانند وزارت خزانه‌داری، دادگستری و دادگاه‌های امریکایی و غیره) را تقویت کند. همچنین راهبرد تسلیحاتی امریکا متأثر از این مکتب در راهبرد کلان تغییر خواهد کرد و در حالی که در دو دهه گذشته منطبق با الزامات نبردهای ضدشورش و کم‌شدت بوده است، در دهه پیش رو از چنین الزاماتی فاصله گرفته و خود را با الزامات جدید یعنی مقابله با روسیه و چین سازگار خواهد کرد. باتوجه به موارد فوق درباب منافع و امنیت جمهوری اسلامی ایران موارد زیر قابل بیان هستند:

۱. برای مقابله با راهبرد ترامپ، نکته کلیدی اجماع‌سازی، چندجانبه‌گرایی و دیپلماسی است. بدین معنا امروزه و تحت تأثیر سیاست تهاجمی ترامپ درقبال موضوعات بین‌المللی، یکی از راهکارها همراه کردن بازیگران بین‌المللی از جمله کشورهای اروپایی، چین و روسیه و همچنین سازمان ملل متحد درمقابل یکجانبه‌گرایی و نفی اصول حقوق بین‌الملل ازسوی دولت ترامپ است. در این زمینه می‌توان از شکاف‌هایی که بین کشورهای دیگر با دولت امریکا ایجاد شده است، استفاده کرد.

۲. یکی دیگر از راهکارها برای مقابله با دولت ترامپ، استفاده از دیپلماسی عمومی است. به‌هرحال، دیگر چند ماهی بیشتر از عمر دولت فعلی امریکا باقی نمانده است و ناکامی وی در انتخابات آتی ریاست جمهوری امریکا برای جمهوری اسلامی ایران دارای منفعت است. دراین‌راستا، استفاده گسترده از دیپلماسی عمومی برای تأثیرگذاری بر شهروندان امریکایی می‌تواند یکی از راهکارها باشد. لازم به اشاره است که برخی از شرکت‌های امریکایی فعال در

حوزه سایبر، از جمله «اینستاگرام» و «فیس‌بوک» بیشتر سایت‌ها و صفحه‌هایی را که در این حوزه فعال بودند، از دسترس خارج کردند. اتهام این سایت‌ها و صفحه‌ها فعالیت برای ایران در جهت تأثیرگذاری بر انتخابات امریکا بوده است. به‌رحال این امر، نشان می‌دهد دولت امریکا در این حوزه نگرانی‌هایی دارد.

منابع

فارسی

۱. اقتصاد نیوز (۱۳۹۷)، سخنان تند ترامپ علیه آلمان در صبحانه کاری، قابل دسترس در: <https://www.eghtesadnews.com>
۲. ازغندی، علی‌رضا و جهانگیری، سعید (۱۳۹۷)؛ واکاوی سیاست خارجی دونالد ترامپ در خاورمیانه و چالش‌های پیش روی آن (ابعاد و رویکردها)، فصلنامه راهبرد سیاسی، ش ۵: ۱ تا ۲۵.
۳. حمایت گسترده مقامات اسرائیلی از خروج امریکا از برجام، ۱۳۹۷، قابل دسترس در: <https://www.aa.com.tr/fa/خاورمیانه/حمایت-گسترده-مقامات-اسرائیلی-از-خروج-امریکا-از-برجام/۱۱۳۹۶۰۵>
۴. فلاحی، سارا و حیدری، نصرت‌الله (۱۳۹۸)، واکاوی سیاست خارجی دونالد ترامپ باتأکید بر هژمونی نظم جهانی لیبرال، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، ش ۳۹: ۵۹ - ۷۹.
۵. کریمی‌فرد، حسین (۱۳۹۷)، سیاست خارجی ترامپ و واقعیت‌های نظام بین‌الملل، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، ش ۲۸: ۲۸۵ - ۳۰۲.

انگلیسی

1. Archick, Kristin, (2019), U.S. European Relations in the 116th Congress, at: <https://fas.org/sgp/crs/row/IF11094.pdf>
2. Brands, H & Kohl, C, (2017), 'Trump's grand strategic train wreck', Foreign Policy, at: <http://foreignpolicy.com/2017/01/31/trumps-grand-strategic-train-wreck>
3. Brands, H, (2016), Making the unipolar moment: US Foreign policy and the rise of the post-Cold War order, Cornell University Press, Ithaca, NY.
4. Brooks, SG, Ikenberry, GJ & Wohlforth, WC, (2012), 'Don't come home, America: The case against retrenchment', International Security, vol. 37, no.
5. Campbell, KM, (2016), The Pivot. The future of the American statecraft in Asia, Twelve, Boston, MA.
6. Cox, M, Ikenberry, GJ & Inoguchi, T (eds), (2000), American democracy promotion: im-pulses, strategies, and impacts. Oxford University Press, Oxford.
7. Dian M & Menegazzi S, (2018), New Regional Initiatives in China's Foreign Policy: the incom-ing pluralism of global governance, Palgrave Macmillan, Basingstoke.
8. Diaz, D, (2016), 'Obama: Why I won't say 'Islamic terrorism'', CNN, viewed 10 July 2018, at:

- <http://edition.cnn.com/2016/09/28/politics/obama-radical-islamic-terrorism-cnn-town-hall/index.html>
9. Drezner, DW, (2011), 'Does Obama Have a Grand Strategy? Why We Need Doc-trines in uncertain Times', *Foreign Affairs*, vol. 90, no.4,
 10. Drezner, DW, (2014), *The system worked: How the world stopped another great depression*, Ox-ford University Press, Oxford.
 11. Feaver, P, (2017), 'Five Takeaways From Trump's National Security Strategy', *Foreign Policy*, at:
<http://foreignpolicy.com/2017/12/18/five-takeaways-from-trumps-national-security-strategy>
 12. H. F. Li, Anthony, (2017), *China Facing the Trump Presidency*, at:
<https://journals.openedition.org/chinaperspectives/pdf/7357>
 13. Hanau Santini, R, (2017), "A New Regional Cold War in the Middle East and North Africa: Regional Security Complex Theory Revisited", *The International Spectator*, vol. 52, no. 4
 14. Ikenberry, GJ, (2009), 'Liberal internationalism 3.0: America and the dilemmas of liberal world order', *Perspectives on Politics*, vol. 7, no.1,
 15. Ikenberry, GJ, (2012), *Liberal Leviathan: The origins, crisis, and transformation of the American World Order*, Princeton University Press, Princeton, NJ.
 16. Jones, DM & Khoo, N, (2017), 'Donald Trump and the new Jacksonians', *Policy: A Journal of Public Policy and Ideas*, vol. 33, no. 1, p. 42-49.
 17. Kaufman, Joyce P. (2017), *The US perspective on NATO under Trump lessons of the past and prospects for the future*,
https://www.chathamhouse.org/sites/default/files/publications/ia/INTA93_2_01_Kaufman.pdf
 18. Kirshner, J, (2014), *American power after the financial crisis*, Cornell University Press, Ithaca, NY.
 19. Leffler, MP, (2017), 'The Worst 1st Year of Foreign Policy Ever', *Foreign Policy*, 19 September, at:
<http://foreignpolicy.com/2017/09/19/the-worst-first-year-of-foreign-policy-ever>
 20. Li, Anthony(2017), *China Facing the Trump Presidency*, at:
<https://journals.openedition.org/chinaperspectives/7357>
 21. Lisa Watanabe, (2018), *Trump's Middle East Policy*, at:
<https://gu.ac.ir/file/743f260b-e507-e711-98eb-000c2952a238/citation%20guide%20950901.pdf>
 22. McNamara, Eoin Micheál, (2017), *Between Trump's America and Putin's Russia: Nordic-Baltic Security Relations amid Transatlantic Drift*, at:
https://www.researchgate.net/profile/Eoin_Mcnamara/publication/319635870_Between_Trump's_America_and_Putin's_Russia_Nordic-Baltic_Security_Relations_amid_Transatlantic_Drift/links/5acd1a830f7e9b189654fc6e/Between-Trumps-America-and-Putins-Russia-Nordic-Baltic-Security-Relations-amid-Transatlantic-Drift.pdf
 23. Mead, WR, (1999), 'The Jacksonian tradition: And American foreign policy', *The National Interests*, vol. 58, no. 3,
 24. Mead, WR, (2001), *Special Providence: American Foreign Policy and How It Changed the World*, Alfred A. Knopf, New York, NY.

25. Miller, James N. and Michael O'Hanlon, (2019), Quality over quantity: U.S. military strategy and spending in the Trump, at: https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2019/01/FP_20190103_military_strategy_spending.pdf
26. Mousavian, SH, (2018), "The Strategic Disaster of Leaving the Iran Deal", Foreign Affairs, May 10, at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/iran/2018-05-10/strategic-disaster-leaving-iran-deal>
27. Ninkovich, F, (2001), The Wilsonian Century: US Foreign Policy since 1900. University of Chicago Press, Chicago, IL.
28. Norrlof, C, (2010), America's global advantage: US hegemony and international cooperation. Cambridge University Press, Cambridge.
29. The White House, (2017a), Remarks by President Trump to the 72nd Session of the United Nations General Assembly. New York, at: <https://www.whitehouse.gov/briefings-statements/remarks-president-trump-72nd-session-united-nations-general-assembly>
30. The White House, (2017b), The National Security Strategy of the United States of America. Washington DC.
31. Thornberry, A & Krepinevich AF, (2016), 'Preserving Primacy', Foreign Affairs, vol. 95 no. 5.
32. Weiss, Thomas, (2016), Humanitarian intervention. War and Conflict in the Modern World. Polity, Cambridge.
33. Zenko, M & Friedman, RL, (2017), 'Trump is going to regret not having a grand strategy. Foreign Policy, January 13, at: <http://foreignpolicy.com/2017/01/13/trump-is-going-to-regret-not-having-a-grand-strategy>